

تفسیر قصص قرآن در رویکرد علامه طباطبائی

محمود کریمی*

رحیم امرایی**

چکیده

خداوند متعال در قرآن کریم برای القای پیام‌ها و مقاصد الهی، آیات خود را بر اساس روش‌ها و قالب‌های گوناگونی نازل کرده است. برای مثال، اخلاق انبیا را به عنوان الگویی برای مخاطبان، تبیین می‌کند یا به اخبار و سرگذشت اقوام و ملل گذشته می‌پردازد. همچنین برخی از محاورات انبیا با سلاطین و حاکمان ستمگر را بیان می‌کند. یکی از قالب‌هایی که بدین منظور، مکرر در قرآن به کار رفته، قالب «قصه» است. بخش قابل توجهی از آیات قرآن را قصص قرآنی به خود اختصاص داده است.

این مقاله با رویکرد تحلیلی به دنبال پاسخ سؤال اصلی مقاله است که تفسیر علامه طباطبائی از قصص قرآن با سایر مفسران چه تفاوت‌هایی دارد؟ موضوعاتی همچون بیان ولایت الهی، تأویل حوادث و وقایع، عبرت‌پذیری، بیان سنت‌های الهی، و تسلی بخشیدن به پیامبر ﷺ و امت ایشان از مهم‌ترین اهداف قصه‌های قرآنی در دیدگاه علامه طباطبائی است. تأکید بر واقع‌نمایی قصص قرآن، تبیین زوایای قصص، کشف ویژگی‌های شخصیتی قهرمانان قصص، مراجعه به سایر آیات و سوره‌ها در تفسیر قصص، ارائه تفسیر دقیق با استناد به ظاهر آیات، نقد توضیحات کتب مقدس از قصص قرآنی، و تبیین صحیح روش انبیا، از ویژگی‌های تفسیر المیزان در تفسیر قصص قرآن است.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبائی، رویکرد قصص قرآنی، اقوام پیامبران، فعل انبیا، قصص.

مقدمه

برخلاف بسیاری از موضوعات قرآن، مبحث قصص به گونه‌ی شایسته‌ای مورد توجه مفسران قرار نگرفته است. هرچند حجم وسیعی از قرآن (قریب یک سوم) به قصص اختصاص یافته، اما بیشتر مفسران با رویکرد موضوعی به بررسی قصص قرآن پرداخته‌اند، بلکه صرفاً در خلال تفسیر سوره‌ها، آیات مربوط به قصص را نیز تفسیر کرده‌اند. در ترجمه‌ها نیز با توجه به آسیب‌های ترجمه در مبحث قصص، حق مطلب رعایت نشده است. نگاه موضوعی به قصص قرآن یکی از راه‌کارهای اهمیت‌دهی به آنهاست؛ چنان‌که برخی از دانشمندان حوزه علوم قرآنی مانند سید محمدباقر حکیم، قصص قرآنی را به عنوان موضوعی مستقل مورد بحث قرار داده و قصه را یکی از مهم‌ترین شیوه‌های بیانی قرآن کریم می‌دانند.^(۱) در کتاب‌هایی همچون **قصص قرآن** سید صدرالدین بلاغی و **قصص الانبیاء** قطب‌الدین راوندی و **قصص الانبیاء** سید نعمت‌الله جزائری، داستان‌های انبیا ذکر شده، اما بحث درباره اهمیت قصص قرآن از منظر علامه طباطبائی و بیان ویژگی‌های ایشان در تفسیر این قصص جایگاه برتری دارد. با این حال، تاکنون این کار صورت نگرفته است. مقاله حاضر پس از بررسی معنا و اهداف قصه از دیدگاه علامه طباطبائی، مباحث مربوط به آن را بررسی می‌کند.

سؤال اصلی پژوهش حاضر عبارت است از اینکه: ویژگی‌ها و نوآوری‌های علامه طباطبائی در تفسیر قصص قرآن چیست؟ سؤال فرعی عبارت است از تفاوت‌های تفسیر علامه طباطبائی با سایر مفسران در مبحث قصص قرآن چیست؟

معنای لغوی «قصه» و برخی از مشتقات آن در قرآن

«قصه» از ماده «ق ص ص» و به معنای داستان است. این ماده در لغت، به معنای خبر دادن، تبعیت، پیروی و حکایت (حکایت) به کار رفته است.^(۲) کلمه «قصص» از همین ماده در آیاتی مانند ﴿فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۶) به صورت مصدر و در قالب مفعول مطلق نوعی به کار رفته است؛ یعنی «حکایت کن حکایتی زیبا». همچنین ممکن است «قصص» در این آیه، اسم مصدر و مفعول به باشد؛ یعنی این داستان را حکایت کن تا تفکر کنند و در نتیجه، مطیع حق شده، از باطل بیرون آیند.^(۳)

این ماده در آیه ذیل، در قالب فعلی به کار رفته است: ﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ (طه: ۹۹) اشاره ﴿كَذَلِكَ﴾ به ویژگی داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام است و مراد از ﴿مَا قَدْ سَبَقَ﴾ حوادث و اموری است که در امت‌های گذشته رخ داده و معنای آیه این است که ما اینچنین و با این سبک که داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را برای حکایت کردیم داستان‌ها و حوادث امت‌های گذشته را برای تو حکایت می‌کنم.^(۴) بدین سان، مراد از ﴿نَقُصُّ﴾ در این آیات، نقل داستان و بیان آن است.

اما در برخی آیات مانند ﴿يَقُصُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرٌ الْأَقْصَالِينَ﴾ (انعام: ۵۷) این ماده به معنای حکایت، قصه و داستان به کار نرفته؛ زیرا در این آیه اساساً داستانی نقل نشده است. از سوی دیگر، «پیروی و تبعیت» هم معنای مناسبی نیست؛ چون شأن خداوند و ادب قرآن حکم می‌کند که تبعیت و پیروی از حق به خداوند نسبت داده نشود. سنت خداوند پیروی از حق نیست، بلکه حق از او سرچشمه می‌گیرد. در این آیه، «قص» به معنای قطع یا فصل است؛ یعنی خداوند حق را از باطل جدا می‌کند.^(۵) پس در برخی موارد «يُقْصُ» به معنایی غیر از حکایت

کسی که خداوند خواهان عزت او در دنیا باشد، هرچند در شرایط نامناسب باشد، عزیز خواهد شد.

داستان است، اما بحث ما در این مقال، ناظر به حکایت داستان در قرآن است.

۲. تأویل حوادث و وقایع

هر حادثه و واقعه‌ای علاوه بر ظاهر، باطنی دارد و خیر و شر حقیقی و باطنی حوادث بر مردم پوشیده است. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ (بقره: ۲۱۶)؛ چه بسا از چیزی که برای شما خیر است خوشتان نیاید و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید که شر شما در آن است. تأویل حوادث و وقایع به معنای گذر از ظاهر حوادث و اتفاقات روزمره و بیان خیر و شر حقیقی اتفاقات است؛ مثلاً، سوراخ کردن یک کشتی، که متعلق به افرادی تهی دست است و کشتن یک غلام و ممانعت از خراب شدن یک دیوار، کارهایی بود که حضرت خضر علیه السلام انجام داد. قرآن حکمت انجام این کارها را به نقل از وی برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرده است.

در تفسیر علامه طباطبائی، هدف نقل برخی از قصه‌ها، توجه دادن مردم به تأویل حوادث و وقایعی است که در دنیا رخ می‌دهد. ایشان در توضیح آیات ۸۲-۶۰ سوره کهف می‌فرماید: این آیات داستان حضرت موسی علیه السلام و برخوردش در مجمع‌البحرین با عالمی که تأویل حوادث را می‌دانست، به رسول خدا صلی الله علیه و آله تذکر می‌دهد و این چهارمین تذکری است که در این سوره برای دعوت آن حضرت به صبر در تبلیغ رسالت ذکر شده تا هم سرمشقی باشد برای استقامت در تبلیغ، و هم تسلیتی باشد در مقابل اعراض مردم از ذکر خدا و اقبالشان به دنیا، و هم بیانی باشد در اینکه زینت زودگذر دنیا، که اینان بدان مشغول شده‌اند متاعی است که موعدهش به زودی به پایان خواهد رسید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله نباید از دیدن

اهداف داستان‌های قرآنی از دیدگاه علامه طباطبائی

تفاوت اساسی داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها را باید در هدف داستان‌های آن جست‌وجو کرد. قرآن کریم به قصه صرفاً به عنوان یک مقوله هنری نمی‌نگرد؛ همچنان‌که مانند تاریخ‌نگاران منحصرأ با هدف نقل و بازگویی داستان‌های پیشینیان به نقل «قصه» نمی‌پردازد. هدف قرآن از قصه، ایجاد تغییرات همه‌جانبه اجتماعی در مخاطبان است.^(۶) از دیدگاه علامه طباطبائی، قرآن کریم اهداف گوناگونی را در نقل داستان‌ها دنبال می‌کند که مهم‌ترین آنها ذکر می‌شود:

۱. بیان ولایت الهی

مراد از ولایت الهی نسبت به موجودات عالم، تدبیر و سرپرستی امور آن‌هاست. یکی از اهداف نقل داستان در قرآن، به ویژه داستان انبیای الهی، بیان ولایت و تدبیر نسبت به بندگان مؤمن است. علامه طباطبائی هدف سوره یوسف علیه السلام^(۷) را بیان ولایتی می‌داند که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد. ایشان می‌فرماید: بنده‌ای که ایمان خود را خالص کرده و دل را از محبت او پر کرده و جز به سوی او توجه نداشته باشد، امور چنین بنده‌ای را خود خداوند عهده‌دار می‌شود، او را به بهترین وجهی تربیت می‌کند، و از جام محبت سرشارش می‌کند، آنچنان‌که او را برای خودش خالص می‌سازد و به حیات الهی خود زنده می‌کند. اگر همه اسباب ظاهری در هلاکتش دست به دست هم داده باشند، خداوند او را بزرگ می‌کند، هرچند حوادث او را خوار بخواهند، عزیزش می‌کند.^(۸) پس

شده و در آن از رسول اکرم ﷺ خواسته شده است که ارشاد ابن امّ مکتوم را به تأخیر اندازد نیز تأویلی دارد. ابن عاشور دلیل این تأخیر را امری می‌داند که از پیامبر ﷺ مغفول مانده است. وی مستجاب نشدن دعای حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام، در نجات پسر نوح علیه السلام و قرار گرفتن امامت در ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام را از همین قبیل می‌داند. (۱۳)

۳. بیان سنت‌های الهی

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآن، بیان سنت‌های الهی است. مراد از سنت‌های الهی قوانین تکوینی و ثابت الهی است که در هر جامعه و در هر زمانی قابل اجراست. رشید رضا در تفسیر آیه ۵۹ سوره کهف، سنت اهلک اقوام پس از ظلم نمودن را متذکر شده و آن را سنتی دانسته است که در میان امت‌ها برای همیشه وجود دارد. (۱۴) علامه طباطبائی هم در تفسیر آیاتی که در بردارنده قصه‌ای است. سنت‌های الهی را که در دل قصه‌ها نهفته، بیان می‌کند و به نظر می‌رسد در دیدگاه ایشان، توجه دادن به سنت‌های الهی از اهداف مهم قصه‌ها در قرآن است؛ مثلاً، در توضیح آیات ۹۴-۱۰۲ سوره اعراف می‌فرماید: این آیات متصل به آیات قبل است و پیام آن آیات را، که درباره امت‌های گذشته بود، خلاصه کرده، درباره همه آنها می‌فرماید: این امت‌ها منقرض شدند؛ زیرا بیشتر افرادشان فاسق و از زنی عبودیت بیرون بودند و به عهد الهی و میثاقی که در ابتدای خلقت از آنان گرفته شده بود وفا نکردند. در نتیجه، سنت‌های الهی یکی پس از دیگری جریان یافت و به انقراض آنها منجر گردید. آری، خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از امت‌ها می‌فرستاد به دنبال او، آن امت را با «ابتلا» به نامالیقات و محنت‌ها آزمایش می‌کرد تا به سویس راه یابند و به درگاهش تضرع کنند.

تمتع آنها از زندگی و بهره‌مندی‌شان از آنچه می‌طلبند دچار ناراحتی شود. در ورای ظاهر داستان، باطنی هم هست، و مافوق تسلط آنها، سلطنتی الهیه قرار دارد. پس یادآوری داستان حضرت موسی علیه السلام و عالم، گویی برای اشاره به آن است که این حوادث و وقایعی که بر وفق مراد اهل دنیا جریان می‌یابد تأویلی دارد که به زودی برایشان روشن خواهد شد و آن وقتی است که تقدیر الهی فرارسد و خدا اذن دهد که از خواب غفلت بیدار شوند. در آن روز، تأویل حوادث امروز روشن می‌شود. (۹) با چنین تفسیری، علامه طباطبائی از تأویل اعمالی که عالم انجام داد و نتیجه خیر آن اعمال بر خلاف ظاهر شر آنها، نتیجه می‌گیرد که متاع زندگی دنیا در دست دشمنان پیامبر و وجود زر و زور زمانه در دست کفار زمانه نیز تأویل خیری دارد که ممکن است از دست رفتن زر و زور مشرکان طی چند سال بعد یا ایجاد تنفر مردم از بت‌پرستانی باشد که با در دست داشتن زر و زور بر مسلمانان سخت می‌گرفتند.

فخر رازی دلیل ذکر قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام در سوره «کهف» را رد کفاری می‌داند که به خاطر کثرت اموال و انصار، بر مسلمانان فقیر خورده می‌گرفتند. (۱۰) سید قطب هم ارتباط قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام را با داستان کهف، در اموری می‌داند که خداوند با حکمت خویش و بر اساس علم شامل خویش، که بشر بدان دسترسی ندارد، تدبیر می‌کند و از اسرار پشت پرده جز به مقدار اندکی، برای انسان‌ها هویدا نمی‌شود. (۱۱)

ابن عاشور سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و ممانعت حضرت خضر علیه السلام از خراب شدن دیوار را بر اساس مصالحی می‌داند که جزو اسرار است و حضرت موسی علیه السلام به آن مصالح آگاهی دارد. (۱۲)

داستان دیگری که در آیات ۷-۱۰ سوره «عبس» مطرح

سوره هود ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ می‌گوید: این آیه اشاره‌ای است به اینکه آنچه خداوند از داستان‌های امت‌های هلاک شده حکایت می‌کند، نشانه‌ای است برای کسانی که می‌ترسند و از آن عبرت می‌گیرند. (۱۷)

علامه طباطبائی هدف آیه را از بیان شرک اقوام گذشته و آثار شوم آن توجه دادن مخاطبان قرآن به آثار شرک‌ورزی و در نتیجه، عبرت گرفتن آنها از این مسئله و پرهیز از شرک ورزیدن به خدا می‌داند. در تفسیر آیه ۱۰۰ سوره هود ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقِصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ﴾ مسئله عبرت‌آموزی را متذکر می‌شود و می‌فرماید: این آیه و آیات پس از آن به داستان‌های قرآن اشاره می‌کند و نظری اجمالی و کلی به آنها دارد و سنت خدا را در بندگانش خلاصه می‌کند و آثار شومی که شرک به خدا برای امم گذشته به بار آورده و آنان را به هلاکت در دنیا و عذاب جاودانه آخرت مبتلا نموده است، برمی‌شمارد تا برای عبرت‌گیرندگان، عبرت باشند. (۱۸)

مثال دیگر آیه ۱۷۶ سوره اعراف است: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ این آیه اسباب ظاهری را به همراه مشیت خداوند سبب سعادت برمی‌شمارد و موضوع عبرت‌آموز این قصه توجه به مشیت خداوند است. علامه طباطبائی می‌فرماید: این آیات، داستان بلعم باعورا را شرح می‌دهد. خدای تعالی به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد که این داستان را برای مردم بخواند تا عبرت گیرند و بدانند که صرف در دست داشتن اسباب ظاهری برای رستگار شدن انسان و قطعی شدن سعادت کافی نیست، بلکه مشیت خدا هم باید کمک کند و مشیت خداوند بر سعادت و

وقتی معلوم می‌شد که این مردم به این وسیله متنبه نمی‌شوند سنت دیگری را به جای آن سنت به نام سنت «مکر» جاری می‌ساخت و بر دل‌های آنان به واسطه قساوت و اعراض از حق و علاقه‌مند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیبایی‌های مادی، مهر می‌نهاد. سنت «استدراج» پس از سنت «مکر» می‌آمد و در حالی که به علم و ابزارهای دفاعی که در اختیارشان بود مغرور شده بودند و از اینکه حادثه‌ای آنها را به هلاکت و زوال بکشاند غافل و خاطر جمع بودند آنها را روز به روز و بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیک‌تر می‌ساخت. (۱۵)

همچنین در آیه ﴿وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾ (کهف: ۵۹) خداوند در مقام بیان آن است که تأخیر هلاکت کافران و مهلت دادن از سوی خدای تعالی کار نوظهوری نیست، بلکه در امم گذشته نیز چنین بوده که وقتی ظلم را از حد می‌گذرانند هلاکشان می‌کردیم و برای هلاکشان موعدی قرار می‌دادیم. (۱۶) با توجه به شواهدی که از نظر گذشت، مرحوم علامه در تفسیر آیاتی که به صورت عام یا خاص بیانگر سرنوشت و فرجام زندگی اقوام است، متذکر مسئله سنت‌های الهی می‌شود.

۴. عبرت‌پذیری

«عبرت‌پذیری» به معنای توجه به جوانب زندگی، بخصوص زندگی گذشتگان، و پرهیز از عوامل شکست و نافرجامی آنهاست. عبرت‌پذیری از اهداف اصلی داستان‌های قرآن است. اصل این است که قرآن داستان اقوامی را بیان می‌نماید که سرگذشتشان عبرت‌آموز است، به گونه‌ای که مخاطبان قرآن از سرگذشت اقوامی که قبل از آنها زیسته‌اند عبرت گیرند و در زندگی، خط‌مشی صحیح اتخاذ کنند. مفسران عبرت‌آموزی را از جمله اهداف داستان‌های قرآن می‌دانند. زمخسری در تفسیر آیه ۱۰۳

وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و تو را در دعوت به سوی حق و قیام علیه ریشه‌های فساد و تحمّل آزار امت استوار سازیم. (۲۱)

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۱۷ سوره صاد ﴿اضْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ﴾ می‌فرماید: خداوند پس از اشاره به تهمت کفار (عدم برتری پیامبر بر آنها) او را به یادآوری سرگذشت بندگان اواب، که در هجوم حوادث و ناملایمات به خداوند پناه می‌بردند، دستور می‌دهد تا به این وسیله، موجب قوت قلب پیامبر ﷺ شود و او را از تزلزل و سستی حفظ کند. (۲۲)

مرحوم علامه علت ذکر قصه حضرت موسی علیه السلام را در آیه ۳ سوره قصص ﴿تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَّبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾، تسکین قلوب مسلمانان مکه (که در اقلیت بودند) می‌داند؛ یعنی همان‌گونه که خداوند بنی اسرائیل را بر فرعونیان برتری داد، موجب برتری مسلمانان بر کفار قریش می‌شود. (۲۳)

ویژگی‌های علامه طباطبائی در تفسیر داستان‌های قرآن و علامه طباطبائی در تبیین قصه‌ها از روش‌هایی بهره گرفته که دیگر مفسران از آنها استفاده نکرده یا عنایتی را که مرحوم علامه به چنین روش‌هایی داشته از خود نشان نداده‌اند. این روش‌ها عبارت است از:

۱. تأکید بر واقع‌نمایی داستان‌های قرآن

با توجه به اینکه بسیاری از داستان‌هایی که مردم با آنها سروکار دارند واقعیت خارجی ندارد، این سؤال درباره داستان‌های قرآن مطرح می‌شود که آیا قصه‌های قرآن با واقعیت مطابقت دارد یا اینکه صرفاً داستانی مانند سایر قصه‌هاست؟ داستان‌های قرآن حکایت اتفاقات و قضایا و صورت‌هایی از واقعیت زندگی انسانی است، نه اینکه

رستگاری کسی که به زمین چسبیده و یکسره پیرو هوا و هوس گشته و حاضر نیست به چیز دیگری توجه کند، قرار نگرفته است. (۱۹) ایشان با توضیح داستان بلعم باعورا و توجه دادن به این نکته که او با وجود در دست داشتن عوامل و اسباب دنیوی، نتوانست به خواسته‌اش برسد و بیان علت این موضوع، یعنی مطابق نبودن خواست بلعم باعورا با خواسته الهی، نشان می‌دهد که ذکر این داستان به خاطر عبرت گرفتن از آن و پرهیز از کارهایی است که مورد رضایت خداوند قرار ندارد.

۵. تسلّی بخشیدن به پیامبر و امت

در دیدگاه علامه طباطبائی، حق بودن قصه‌های پیشینیان موجب قوت قلب پیامبر ﷺ و امتش می‌شود. اصل بر این است که داستان قرآن در جهت قوت قلب دادن به پیامبر ﷺ و مسلمانان باشد؛ مثلاً، ذکر نمودن «ان» و «لام» و ضمیر منفصل «هو» در عبارت ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾ (آل عمران: ۶۲) که همه از ادوات تأکید است، به نوعی، موجب اطمینان‌بخشی و تشجیع حضرت رسول ﷺ در امر مباحله بود تا به کمک آن، یقین و بصیرت و اطمینان پیامبر ﷺ به وحی استوارتر شود. در اینجا، ادوات تأکید، بیانگر تأکید بر حقایق قصه‌هایی است که بر پیامبر ﷺ و امت خوانده شده است. (۲۰)

مثال دیگر آیه ۱۲۰ سوره هود است: ﴿وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. جمله ﴿مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ عطف بیان کلمه «انباء» است که به حکمت حکایت این داستان‌ها بر پیامبر ﷺ اشاره نموده، می‌فهماند که بیان قصه پیامبران، به پیامبر اکرم ﷺ آرامش می‌بخشد و اضطراب را از دل ایشان می‌زداید. مراد آیه آن است که ما داستان‌های انبیا را برایت بیان می‌کنیم تا به

صورت گیرد. ایشان وجود تنها دو باغ و محدود بودن درختان آن به انگور و خرما و وجود زراعت در فاصله آن دو باغ و شواهد دیگر را دلیل بر این موضوع می‌داند که داستان مذکور یک قضیه خارجی بوده، نه صرف فرض.^(۳۲) ایشان داستان‌های قرآن را حق شمرده است و در مقایسه با قصه‌های نقل شده از نصارا یادآور می‌شود: آنچه ما از قصه‌های قرآن شرح دادیم حق است، نه آنچه نصارا درباره حضرت عیسی علیه السلام و مانند آن ادعا می‌کنند. پس در دیدگاه ایشان، تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها در این است که برخلاف سایر قصه‌ها، که غالباً ساختگی و غیرواقعی است، داستان‌های قرآن حقیقت مطابق با واقع است.^(۳۳)

همچنین در آیه ۶ سوره لقمان ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ مرحوم علامه داستان‌های قرآن را جزئی از معارف بر حق و «سبیل‌الله» می‌داند و می‌فرماید: مقتضای سیاق چنین است که مراد از «سبیل‌الله» قرآن کریم و معارف بر حق، اعم از اعتقادات و دستورالعمل‌ها، به ویژه داستان‌های انبیا و امم گذشته باشد، و «لهو الحدیث» (حکایت و داستان‌های خرافی که انسان را از حق منحرف می‌کند) را معارض با داستان‌های حق و صحیح قرآنی برمی‌شمرد.^(۳۴)

۲. تبیین زوایای قصه‌ها

علامه طباطبائی درباره برخی از آیات مربوط به قصه، نکات ظریف و عناصر جزئی را به خوبی تبیین می‌نماید تا قصه به خوبی آشکار شود و هدف اصلی‌اش محقق گردد. در این باره، به نمونه‌هایی از کلام ایشان توجه کنید:

الف. **عدم الوهیت ملائکه و اجنه:** مرحوم علامه در ذیل آیه شریفه ﴿رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُو مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا هُوَ لَاءَ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً

تعبیری از اشکال یا خیالات و آرزوها و امیال باشد؛ زیرا اگر قصه از این واقعیت‌ها جدا باشد، انسان از آن برای حال و آینده‌اش بهره‌ای نمی‌گیرد و در این فرض، قصه به اشکال و فرضیاتی تهی تبدیل شده، مورد توجه قرار نمی‌گیرد و بسا که روح و نفس انسان آن را تصدیق نمی‌کند.^(۲۴) علامه طباطبائی خود می‌فرماید: قرآن کتاب تاریخی و یا کتابی از نوع کتاب‌های داستانی تخیلی نیست.^(۲۵)

ایشان برخلاف برخی از مفسران که اصراری بر واقعی دانستن تمام داستان‌های قرآن ندارند، تمام قصه‌های قرآن را مطابق واقعیت می‌داند؛ مثلاً، آیه ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أُغْتَابٍ﴾ (کهف: ۳۲) داستان دو نفر را بیان می‌کند که یکی از آنها به خاطر داشتن باغ و خدم و حشم، بر دیگری فخر می‌فروخت. ابن‌عاشور گرچه خود این داستان را واقعی می‌داند، ولی می‌افزاید: افرادی مانند ابن‌عطیه این داستان را از نوع تصور و خیال فرض کرده‌اند.^(۲۶) آلوسی هم در **روح‌المعانی** می‌گوید: منظور از دو مرد در این آیه - چنان‌که گفته شده - یا دو مرد مقدر و فرضی است که این ضرب‌المثل مقتضی وجود آن دو نیست و یا دو مرد حقیقی است که طبق این تفسیر، آن را به دو مرد از بنی اسرائیل تفسیر کرده‌اند.^(۲۷) شوکانی حقیقی یا تمثیلی بودن این داستان را نزد مفسران، اختلافی می‌داند.^(۲۸) همچنین اسماعیل حقی در تفسیر **روح‌البیان**^(۲۹) و ابوالعباس صوفی در تفسیر **البحرالممدید**^(۳۰) و مظهري در تفسیر خود،^(۳۱) فرضی و غیرحقیقی بودن این داستان را ممکن می‌دانند و طبق این احتمال، داستان را تمثیلی و غیرواقعی می‌دانند.

اما علامه طباطبائی پس از بیان این موضوع که بعضی از مفسران این مثل را صرفاً یک فرض و تصور می‌دانند، راه‌حل این مسئله را تدبیری می‌داند که باید در سیاق قصه

لَوْلَا يَا تُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿۱۴﴾ (کهف: ۱۴) می‌فرماید: این قسمت از گفت‌وگوی اصحاب کهف سرشار از حکمت و فهم است. آنان در این فراز از گفت‌وگوی خود، خواسته‌اند ربوبیت ارباب بت‌ها، اعم از ملائکه و جن و مصلحان بشر را، که فلسفه وثیت، الوهیتشان را اثبات کرده، باطل کنند، نه اثبات ربوبیت خود بت‌ها را، که مثنی مجسمه و تصویری از آن ارباب و خدایان هستند. مؤید این نظر کلمه «علیهم» است که دلالت می‌کند بر اینکه مراد، ابطال ربوبیت ملائکه و جن و کملین از بشر بوده، وگرنه اگر منظورشان ابطال ربوبیت مجسمه‌ها بود، به جای «علیهم» می‌فرمود «علیها».

پس اصحاب کهف در این قسمت از محاوره خود ابتدا توحید را اثبات نموده، آن‌گاه برای تأکید بر عقیده توحیدی خود اضافه کرده‌اند که ﴿لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا﴾ فایده این تأکید، نفی آلهای است که بت‌پرستان آنها را اثبات می‌کردند و آنها را مافوق رب النوع‌ها می‌دانستند. (۳۵) علامه طباطبائی با توضیح مزبور، این قسمت از داستان اصحاب کهف را بیشتر آشکار کرده است.

ب. تبیین سخن حضرت یعقوب علیه السلام: در تفسیر آیه ۱۸ سوره یوسف ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ مرحوم علامه می‌فرماید: این جواب را حضرت یعقوب علیه السلام وقتی داد که خبر مرگ حضرت یوسف علیه السلام را شنید. فرزندان او آمدند، در حالی که حضرت یوسف علیه السلام را به همراه نداشتند و با گریه و حالتی پریشان خبر دادند که یوسف را گرگ خورده و این پیراهن خون‌آلود اوست. حضرت یعقوب علیه السلام حسد برادران یوسف را نسبت به او می‌دانست و این موضوع که او را به اصرار از دستش ربودند به خاطر داشت. از سوی دیگر، وضع خونین پیراهن به دروغ‌گویی آنها گواهی می‌داد. حضرت یعقوب علیه السلام در شرایطی که می‌دانست

آنها دروغ می‌گویند این جواب را داد. در این جواب، هیچ اعتنایی به سخنان نکرده گفتند: ما رفته بودیم تا مسابقه دهیم، و فرمود: نفس شما امری را بر شما «تسویل» کرده است. این جمله، هم تکذیب دعوی آنان و هم بیان این حجت است که «من به خوبی می‌دانم فقدان یوسف مستند به گفته‌های شما و دریدن گرگ نیست، بلکه به دلیل مکر و خدعه‌ای است که شما به کار برده‌اید، و مستند به وسوسه‌ای است که دل‌های شما آن را طراحی کرده است.» (۳۶) مرحوم علامه با این تبیین و تفصیل، واقعیت قصه را برای خواننده آشکارتر ساخته است.

ج. علت صبر حضرت یعقوب علیه السلام: به نظر علامه طباطبائی، آوردن حرف «فاء» (که برای تفریع و نتیجه‌گیری است) بر سر جمله ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ و زیبا خواندن صبر توسط حضرت یعقوب علیه السلام، اشعار به این امر است که اسباب و شرایطی که این مصیبت را به بار آورده به گونه‌ای است که در برابر آن جز صبر، هیچ چاره دیگری وجود ندارد؛ زیرا اولاً، خبر می‌دهند که چنین محبوبی طعمه گرگ شده و برای اثبات سخن خود، پیراهن خون‌آلودش را آورده‌اند. ثانیاً، حضرت یعقوب علیه السلام به یقین می‌دانست که اینان در آنچه می‌گویند دروغ‌گویند و در ناپود کردن حضرت یوسف علیه السلام دست داشته‌اند. ثالثاً، راهی برای تحقیق مطلب و اینکه بر سر حضرت یوسف علیه السلام چه آمده است، وجود ندارد. حضرت یعقوب علیه السلام برای دفع چنین پیشامدهای ناگواری جز فرزندان کسی را ندارد که به این سو و آن سو روانه کند. اگر هم کسی را داشته باشد، چگونه می‌تواند فرزندان خود را طرد نماید؟ پس باز هم صبر بهتر است. (۳۷) این جملات ایشان جمیل و زیبا بودن صبر حضرت یعقوب علیه السلام و علت آن را روشن می‌کند.

د. تعبیر حضرت یوسف علیه السلام از خواب حاکم مصر: علامه طباطبائی مواردی را ذکر می‌کند که خود حضرت

ه. وجوه برتری بنی اسرائیل بر عالمیان: علامه طباطبائی در داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل، مراد از برتری بنی اسرائیل بر عالمیان در آیه ﴿وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (جائیه: ۱۶) را چنین تفسیر می‌کند که اگر مراد از «العالمین» مردم همان عصر باشد، برتری از هر حیث است؛ زیرا بنی اسرائیل در عصر خود از هر حیث بر سایر اقوام و ملل برتری داشتند؛ اما اگر منظور از آن، همهٔ جهانیان باشد برتری بنی اسرائیل فقط در برخی جهات، همچون فراوانی پیامبران و همچنین تعداد فراوان معجزاتی که به دست پیامبرانشان جاری شده، مورد نظر است، نه جمیع جهات. (۴۱)

۳. کشف ویژگی‌های شخصیتی قهرمانان قصه

تربیت بر مبنای کمالات اخلاق انسانی، از جمله اهداف مهم داستان‌های قرآن است؛ زیرا سیر تکاملی انسان پس از عقاید، بر پایهٔ اخلاق استوار است. (۴۲) عنصر داستانی قصه‌ها موظف است اندیشه‌های مطرح‌شده در سوره را، که ترسیم داستان به خاطر بیان آن انجام شده، آشکار سازد. ترسیم جزئیات و ویژگی‌های قهرمانان قصه‌ها، جزئی از اندیشه‌های مورد نظر است. (۴۳)

برخلاف تفکر سطحی و شتاب‌زده، تنها رویکرد داستان‌های قرآن بیان توحید و معاد و اصول دین نیست و سایر مسائل دینی، از جمله بیان روش‌های تربیتی و اخلاقی و نکات مخاطب‌شناسی و بیان ویژگی‌های شخصیتی قهرمانان قصه‌ها، از مسائل مهم و سودمند داستان‌های قرآن است که معمولاً در تفاسیر ذکر نمی‌شود. اما مرحوم علامه ضمن استخراج این موضوعات، به خوبی به بیان آنها پرداخته است. به چند نمونه توجه کنید:

الف. **خلوص حضرت یوسف** علیه السلام: عبارات ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ (یوسف: ۲۳) و همچنین ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (یوسف: ۳۸) و ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا

یوسف علیه السلام به تعبیر خواب شاه افزود. حضرت یوسف علیه السلام سه چیز را بر تأویل خود از خواب شاه اضافه کرد که باید دید از کجای رؤیای شاه استفاده کرده است. جملهٔ اول ﴿إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾ (یوسف: ۴۷) است. این جمله جزو تأویل نیست و می‌خواهد بفهماند که از آنچه باید در سنبله ذخیره شود می‌توانند به مقدار حاجت هر سال خود مصرف کنند. جملهٔ دوم ﴿إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُخْصِنُونَ﴾ (یوسف: ۴۸) است که استثنا از ذخیره‌ای است که در سال‌های قحطی مصرف می‌کنند و دلالت دارد بر اینکه در آن سال‌ها نباید همهٔ ذخیره را بخورند، بلکه مقداری از آن را برای بذر اولین سال کشت و زرع خود نگه دارند. جملهٔ سوم ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاتُّ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾ (یوسف: ۴۹) است. در متن خواب چیزی که گواه آمدن چنین سالی باشد، نیست و گویا حضرت یوسف علیه السلام آن را از عدد هفت استفاده کرده است که هم در گاوهای چاق و هم در گاوهای لاغر و هم در سنبله‌های سبز به کار رفته است و جملهٔ مزبور پیش‌گویی آینده و کنایه است از اینکه سالی که پس از هفت سال قحطی می‌آید نیاز به جد و جهد در زراعت و ذخیره کردن ندارد. (۳۸) این نکات در آیاتی که بیانگر خواب شاه است، نیامده و به نظر مرحوم علامه، این سه جمله را خود حضرت یوسف علیه السلام به تعبیر خواب شاه افزوده است. این جزی هم این سه جمله را زاید بر رؤیای شاه می‌داند. اما بقاعی فقط جملهٔ اول و سوم را رأی و نظر شخصی حضرت یوسف علیه السلام می‌داند و جملهٔ دوم را جزئی از تأویل رؤیا می‌داند. (۳۹) و بیضاوی هم صرفاً به جملهٔ سوم اشاره می‌کند که از طریق وحی به حضرت یوسف علیه السلام ابلاغ شده است یا اینکه طبق سنت الهی، پس از سخت گرفتن بر بندگان، برای آنها گشایش قرار می‌دهد، اما متذکر جملهٔ اول و دوم نمی‌شود. (۴۰)

«عصبه» را به جماعت ده نفره معنا کرده‌اند. (۴۸) دیگران «عصبه» را جماعت قوی و شجاع و دلیر دانسته‌اند. (۴۹) نزد اهل کنعان برادر بزرگ‌تر منزلت بیشتری داشت، همچنین جماعت برادران منزلت بیشتری نسبت به دو برادر داشتند؛ زیرا تعدادشان بیشتر بود و از سوی دیگر، تدبیر امور حضرت یعقوب علیه السلام به دست فرزندان بزرگ‌تر او بود. (۵۰) با این وصف، چون علاقه بیش از حد پدر را نسبت به حضرت یوسف علیه السلام و برادرش دیدند، نسبت به آنها حسادت ورزیدند و علیه آنها توطئه کردند. اما مرحوم علامه به جای تفسیر سطحی، موضوع ایمان برادران حضرت یوسف علیه السلام به خدا و پیامبرش را مطرح می‌کند و می‌فرماید: پسران حضرت یعقوب علیه السلام با جمله «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حکم به گم‌راهی پدر کردند. ولی مقصودشان از گم‌راهی، کج‌سلیقگی و فساد روش است، نه گم‌راهی در دین؛ چراکه اولاً، استدلال آنها شاهدی بر این ادعاست. آنها در مذاکره خود گفتند: ما جماعتی نیرومندیم که تدبیر شئون زندگی پدر و اصلاح امور معاش و دفع هر بلائی از وی به دست ماست و یوسف و برادرش دو طفل صغیرند که کوچک‌ترین اثری در وضع زندگی پدر ندارند، بلکه باری بر دوش پدر و ما هستند، ولی سخنی دال بر گم‌راهی حضرت یعقوب علیه السلام از دین نگفتند. ثانیاً، به شهادت گفتارشان، که گفتند «وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (که با وجود قصد داشتن بر انجام گناه، به صالح بودن خویش اهمیت می‌دادند) و نیز در آخر سوره گفتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» (پس از انجام گناه، از پدر خواستند که برایشان استغفار کند)، این دو نشانگر ایمان آنها و اعتقاد به نبوت پدرشان است. (۵۱)

ج. ترجیح فرزندان کوچک بر اساس معیارهای الهی: علامه طباطبائی با ارائه توضیحاتی، رفتار حضرت یعقوب علیه السلام را متناسب با معیارهای الهی می‌داند و می‌فرماید:

لِلَّهِ (یوسف: ۴۰) همگی بیانگر خلوص حضرت یوسف علیه السلام است. بسیاری از تفاسیر بدون توجه به مسائل ایمانی و اخلاقی از این آیات می‌گذرند؛ مثلاً، ارشاد **الاذهان** صرفاً مرجع ضمیر را بیان می‌کند (۴۴) و **جامع البیان** فقط مراد از «رَبِّ» را بیان می‌دارد که به عزیز مصر اشاره می‌کند. (۴۵) آنها بدون اینکه از ایمان و خلوص اعتقادی و عملی حضرت یوسف علیه السلام بحثی داشته باشند، از آیه عبور می‌کنند، اما مرحوم علامه به این مباحث توجه خاص نشان می‌دهد و بیان می‌کند که در دل حضرت یوسف علیه السلام غیر از محبت الهی چیز دیگری وجود نداشت؛ محبتی که او را از هر چیز دیگری بی‌خبر ساخته و به صورتی درآورده بود که غیر از خدا کسی از حضرت یوسف علیه السلام سهمی نداشت. (۴۶) ایشان تعبیر خاص قصه را به منظور بررسی شخصیت افراد به کار می‌گیرد. برای مثال، از بیان حضرت یوسف علیه السلام در جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» چند نکته استفاده می‌کند: اول اینکه او دارای توحید است. دوم اینکه او از آنان که با زبان خدا را یکتا دانسته، ولی در عمل به او شرک می‌ورزند، نیست و اسباب ظاهری را مستقل در تأثیر نمی‌داند، بلکه در نظر او، هر سببی در تأثیر خود محتاج اذن خداست. پس عزیز و همسرش دو رب، که متولی امور او شده باشند، نیستند، بلکه خدای سبحان آن دو را وادار ساخت تا او را گرامی دارند. سوم اینکه در آنچه همسر عزیز بدان دعوت می‌کرد پناه به خدا برد؛ زیرا آن عمل ظلم بود و ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۴۷)

ب. ایمان و اعتقاد فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام: در آیه ۸ سوره یوسف، که از قول برادران یوسف آمده «لَيُؤَسِّفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبَتًا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». بسیاری از مفسران تفسیری سطحی از این آیه ارائه داده‌اند؛ مثلاً، **تاج التراجم** و **تفسیر بحر العلوم**

اصحاب کهف مردمی عالم و خداشناس و دارای بصیرت بودند و وعده الهی که درباره‌شان فرمود ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ در حقشان عملی شده است. (۵۶)

علامه طباطبائی می‌افزاید: در این آیه با همه اختصارش، قیودی می‌بینیم که به تفصیل، از نهضت آنان و جزئیات آن در ابتدای امر خبر می‌دهد؛ مثلاً، از قید ﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ فهمیده می‌شود که گفتار بعدی‌شان ﴿رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را از مشرکان پنهان نمی‌داشتند و به طور علنی عقیده خود را در شرایطی که از وحشت، دل‌ها به لرزه درمی‌آمد، اظهار می‌کردند و می‌دانستند که اظهارات آنها خون‌ریزی و عذاب و شکنجه را به دنبال خواهد داشت. از قید ﴿إِذْ قَامُوا فَقَالُوا﴾ استفاده می‌شود که آنها در مجلسی که اعضای آن ایشان را مجبور به بت‌پرستی نموده بودند برخاستند و علناً مخالفت خود را اعلام داشتند، از آن مجلس بیرون رفتند و از هر سو مردم به ایشان حمله‌ور می‌شدند و به همین دلیل، به غار پناهنده شدند: ﴿فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾ و این خود مؤید روایاتی است که شش نفر از آنان را جزو خواص سلطان، که شاه در امور خود با آنها مشورت می‌کرد، معرفی می‌نماید. پس مراد از «ربط بر قلوب» این است که آنها از خواص شاه بودند که از عاقبت بیرون شدن از میان مردم و فرار از شهر نهراسیدند. (۵۷)

۴. مراجعه به سایر آیات و سوره‌ها در تفسیر

قصه‌ها

از جمله اسرار و ویژگی‌های هنری داستان‌پردازی قرآن کریم این است که داستانی که در سوره‌ای خاص نقل شده، داستان نقل شده در سوره دیگر را روشن و آشکار می‌سازد. (۵۸) برخی از مفسران به منظور روشن‌سازی زوایای یک داستان، از آیات سوره‌های دیگر استفاده

یعقوب علیه السلام در بیابان زندگی می‌کرد و دوازده پسر از چند مادر داشت. با وجود اینکه ده نفر از آنها بزرگ و نیرومند و کارآمد بودند و زندگی وی بر محور وجود آنان می‌گشت، دو پسر دیگر را، که صغیر و از یک مادر بودند، بی‌اندازه و بیش از دیگر پسران دوست داشت و ترجیح آنها توسط پدر موجب شده بود حسد سایر برادران برانگیخته شود. اما محبت فوق‌العاده او از روی هوا و هوس نبود، بلکه به این سبب بود که در جبین آنها آثار کمال و تقوا مشاهده می‌کرد، و چگونه چنین نباشد، و حال آنکه یعقوب از بندگان مخلص خدا بود که با جملاتی از قبیل ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾ (ص: ۴۶) مورد مدح خداوند قرار گرفته است. (۵۲) فخر رازی هم علت محبت‌ورزی بیشتر حضرت یعقوب علیه السلام را دیدن نشانه‌های رشد و نجابت در حضرت یوسف علیه السلام (۵۳) و علاء‌الدین خازن، علت آن را مرگ مادر وی در کودکی می‌داند. (۵۴)

د. بصیرت و رشادت اصحاب کهف: در توضیح داستان اصحاب کهف، مفسرانی همچون فخر رازی و زمخشری اقرار اصحاب کهف به ربوبیت خدا و براءت از شرک را بیان می‌کنند، ولی ویژگی‌ها و زوایای شخصیتی آنها را به صورت کامل تبیین نمی‌نمایند. (۵۵) ولی علامه طباطبائی نکات ظریف و دقیق این داستان را تبیین می‌کند و می‌فرماید: اصحاب کهف ربوبیت ملائکه و اجنه و مصلحان بشر را رد کردند و پس از نفی آلهه بت‌پرستان، به مردم عصر خود در پرستش غیرخدای سبحان و اتخاذ خدایان خرده گرفتند و گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ﴾ (مشرکان دلیل روشنی بر آنچه ادعا می‌کنند، ندارند و بر مشرکان لازم است که برهانی قاطع بر صدق گفتارشان اقامه کنند و اگر اقامه نکنند سخنان آنها دروغ و افترا بی‌اساس است که به خدا بسته‌اند.) این بحث خود نکته‌ای دیگر گوشزد می‌کند که

لَهُمْ؛ به خاطر ظلم‌های یهودیان، طیباتی را که بر ایشان حلال بود، حرام کردیم.^(۶۰) چنان‌که بیان شد، علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۱۱۸ سوره نحل، علاوه بر آیه ۱۴۶ انعام، از آیه ۱۶۰ نساء بهره گرفته و به کمک آن، به خوبی دلیل حرمت را بیان داشته است. اما تفاسیر دیگر همچون **کشاف** و **انوارالتنزیل** و **المنار** در تفسیر آیه ۱۱۸ نحل و حرمت خوردنی‌ها بر بنی اسرائیل، صرفاً بیان نموده‌اند که مراد از عبارت ﴿مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ﴾ خوردنی‌هایی بوده که در آیه ۱۴۶ انعام ذکر شده است و اشاره‌ای به آیه ۱۶۰ سوره نساء که دلیل حرمت را بیان می‌کند، نکرده‌اند.^(۶۱)

مثال دیگر آیه ۴۹ سوره یوسف است: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ﴾. مرحوم علامه می‌فرماید: اگر «یغاث» از ماده «غوث» باشد به معنای یاری شدن مردم از جانب خدا و رها شدن از کربت است، و اگر از ماده «غیث» باشد به معنای بارش باران و پایان یافتن قحطی است. ایشان با توجه به ادامه آیه که می‌فرماید ﴿وَفِيهِ يُعْصِرُونَ﴾ (در آن سال، آب میوه می‌گیرند) معنای دوم را ترجیح می‌دهد. همچنین مراد از جمله «یغاث» و «یعصرون» را رویدن گیاهان و دوشیدن چهارپایان می‌داند؛ زیرا این معانی با آیات دیگر سوره، که بیانگر گاوهای چاق و لاغر در خواب شاه بود، مناسب دارد.^(۶۲)

مثال دیگر داستان اصحاب کهف است که وقتی بیدار شدند تصور کردند یک روز و یا پاره‌ای از روز را خوابیده‌اند. مرحوم علامه در تفسیر آیه ۱۹ کهف، که اصحاب کهف در پاسخ به «کم لبثتم» گفتند: ﴿لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ (کهف: ۱۹) از آیات سوره مومنون استفاده کرده، می‌گوید: مردگان هم وقتی روز موعود را می‌بینند تصور می‌کنند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز را مکث کرده‌اند. از آنها در قیامت سؤال می‌شود: ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي

کردند. برای مثال، سید قطب در تفسیر داستان یاجوج و مأجوج در سوره «کهف»، از آیات سوره «انبیاء» بهره گرفته است.^(۵۹) مرحوم علامه از این شیوه به میزان بیشتری در **تفسیر المیزان** استفاده کرده است. ایشان از آیات دیگری که در سوره آمده در تفسیر داستان بهره گرفته و میان آیاتی که مربوط به داستان است، با آیاتی که در سوره‌های دیگر درباره این داستان بحث کرده، ارتباط برقرار نموده و از آنها در تبیین داستان بهره برده است. برای مثال، در داستان تحریم خوردنی‌ها بر بنی اسرائیل، در تفسیر آیه ۱۱۸ سوره نحل ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ...﴾ آن را با آیات سوره انعام مرتبط می‌داند و می‌فرماید: مراد از جمله ﴿مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ﴾ همان تحلیل و تحریمی است که خدای متعال در آیه ۱۴۶ سوره انعام ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ﴾ برای رسول خدا بیان کرده و این آیه را در مقام رفع اشکالی می‌داند که ممکن است طرح شود و آن این است که وقتی محرّمات از خوردنی‌ها منحصر در مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه برای غیرخداست و غیر از این چهار مورد، همه چیز حلال است، چرا تعداد فراوانی از خوردنی‌ها در زمان موسی بر بنی اسرائیل حرام شده بود؟ آیا این حکم ظلم بر ایشان نبوده است؟ مرحوم علامه در جواب، با استفاده از آیه ۱۶۰ نساء بیان می‌کند که تحریم برخی از خوردنی‌ها بر بنی اسرائیل، ظلم به ایشان نبوده است، بلکه آنها خودشان به خویشتن ظلم کردند و به کیفر ظلمشان بعضی چیزها را خداوند برایشان حرام کرد. این خوردنی‌ها برای آنها نیز حلال بود، اما چون پروردگار خود را عصیان کردند به عنوان عقوبت، این موارد بر آنها تحریم شد؛ همچنان‌که در آیه ۱۶۰ سوره نساء می‌فرماید: ﴿فَيُظَلَّمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ

مثال دیگر آیه ۲۰ سوره یوسف است: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾. در توضیح اینکه حضرت یوسف علیه السلام را چه کسانی فروختند، بیشتر مفسران گفته‌اند: ضمیر به برادران حضرت یوسف علیه السلام برمی‌گردد. ^(۶۶) ابن‌کثیر از قول ابن‌عباس و مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که ضمیر به برادران یوسف برمی‌گردد، اما بنا به قول قتاده، مرجع ضمیر را «سیاره» می‌داند و سپس از میان دو قول، قول نخست را برمی‌گزیند؛ زیرا سیاره (رهگذران) به پیدا کردن حضرت یوسف علیه السلام بشارت داده بودند. ^(۶۷) بعضی دیگر گفته‌اند: که ضمیر اول (در «شروه») به «برادران» و ضمیر دوم (در «کانوا») به «رهگذران» برمی‌گردد و معنای آیه این است که برادرانش یوسف را به پول اندکی فروختند و رهگذران در خریدنش اظهار بی‌میلی کردند تا فروشندگان قیمت را بالا نبرند. اما سیاق آیات با هیچ‌یک از این دو وجه سازگاری ندارد. مرحوم علامه با توجه به سیاق، می‌فرماید: تمام ضمایر جمع در آیه قبلی به رهگذران برمی‌گردد و در آیه بعدی هم نامی از برادران به میان نیامده است تا بگوییم ضمیر در «شروه» و یا در «کانوا» به برادران برمی‌گردد. بدین‌سان، بر اساس سیاق، هر دو ضمیر به «سیاره» یعنی رهگذران برمی‌گردد. ^(۶۸)

۶. ارائه تفسیر دقیق با استناد به ظاهر آیات

استناد به ظاهر آیات برای ارائه تفسیر دقیق، در برخی از تفاسیر همچون المنار و تفسیر ابن‌کثیر مورد استفاده قرار گرفته است. برای مثال، در المنار آمده است که عبارت «علی قمیصه» در آیه ﴿وَجَاؤُوا عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ﴾ روشن می‌سازد که خون روی پیراهن، ساختگی است و اگر اثر دریدن گرگ می‌بود، می‌بایست

الأرض عدد سنين﴾ (مؤمنون: ۱۱۲) چند سال در زمین ماندید؟ می‌گویند: ﴿لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ (مؤمنون: ۱۱۳) به سال نکشید، یک روز یا پاره‌ای از یک روز را ماندیم. ایشان همچنین از آیه ۳۵ سوره احقاف ﴿كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ﴾ (روزی که وعده الهی را می‌بینند به نظرشان می‌رسد که بجز ساعتی از یک روز را در زمین مکث نکرده‌اند) در تفسیر آیه ۱۹ سوره کهف استفاده کرده است. ^(۶۳)

۵. بهره‌برداری از سیاق در کشف زوایای قصه‌ها

«معنای سیاقی» معنایی است که با توجه به ابتدا و انتهای عبارت موردنظر در آیه و همچنین آیات قبل و بعد از آیه موردنظر، که حول موضوعات خاصی با هم در ارتباطند، شکل می‌گیرد. برخی از مفسران در روشن‌سازی معنای آیات، از سیاق بهره گرفته‌اند. برای مثال، بیشتر مفسران داستان ذی‌القرنین را از داستان‌هایی می‌دانند که در گذشته رخ داده است، اما سید قطب با توجه به سیاق آیات، طبق یک احتمال، داستان ذی‌القرنین و رهاساختن مردم از دست یاجوج و ماجوج را از اتفاقاتی می‌داند که در قیامت ظهور می‌کند. ^(۶۴) از این روش مکرر در تفسیر المیزان استفاده شده است که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود. علامه طباطبائی در توضیح آیات ۹-۲۶ سوره کهف، که بیانگر داستان اصحاب کهف است، می‌فرماید: سیاق آیات سه‌گانه‌ای که داستان اصحاب کهف با آن شروع شده است، اشعار دارد به اینکه قصه اصحاب کهف قبلاً به اجمال در بین مردم معروف بوده، بخصوص این اشعار در سیاق آیه ۹ سوره کهف ﴿اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابِ الْكُهْفِ وَالرَّقِيْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ بیشتر به چشم می‌خورد و نزول این آیات برای تفصیل همان قصه است که در میان مردم رواج داشته است. ^(۶۵)

۷. نقد توضیحات کتب مقدّس از داستان‌های قرآن

مرحوم علامه در تفسیر سوره قصص (برخلاف تفسیر سایر آیات) به طور معمول از کتب مقدّس نیز استفاده می‌کند و به بحث و بررسی قصّه‌ها در کتب مقدّس می‌پردازد و در مواردی اختلافات میان نقل قول‌های قرآن و تورات را بیان می‌کند؛ مثلاً، در داستان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: استثنا کردن زن حضرت نوح علیه السلام از مؤمنان در تورات ذکر نشده، بلکه تورات تصریح دارد که وی به کشتی درآمد. دیگر آنکه در تورات ذکری از پسر غرق‌شده حضرت نوح نیست، در حالی که قرآن آن را ذکر کرده است. همچنین در تورات بجز حضرت نوح علیه السلام و خاندان او نامی از مؤمنان نیست، بلکه تنها حضرت نوح علیه السلام و پسران و زن و زنان پسرانش را نام برده است. (۷۳) افزون بر این، در تورات جزئیاتی ذکر شده که در قرآن نیامده است؛ مانند داستان قوس قزح، مدت طوفان، داستان فرستادن زاغ و کبوتر، همچنین خصوصیات کشتی از قبیل طول و عرض و ارتفاع و طبقات سه‌گانه آن. ایشان در ادامه، برخی از موارد ذکر شده در تورات مانند پیمان قوس قزح را بسیار بعید می‌داند و نظیر این داستان‌سرای‌ها را، که در لسان صحابه و تابعان نیز وارد شده، تا حد زیادی شبیه اسرائیلیات می‌داند. (۷۴) به اعتقاد مرحوم علامه، قصّه حضرت نوح علیه السلام در میان سایر اقوام و ملل از جمله قوم مجوس در کتاب *اوستا* مطرح بوده و به ذکر داستان از کتب آنها نیز پرداخته است. (۷۵) وی پس از ذکر داستان لوط در تورات، برخی از اختلافات میان قرآن و تورات را ذکر می‌کند؛ از جمله اینکه در تورات، فرشتگان نازل شده برای عذاب دو نفر ذکر شده‌اند، در حالی که در قرآن با لفظ جمع به آنها اشاره شده که بیانگر دست‌کم سه نفر است. از سوی دیگر، در تورات آمده است که میهمانان حضرت

پیراهن پاره‌پاره باشد و خون به تمام قسمت‌های پیراهن آغشته می‌شد و از عبارت «علی قمیصه» علت باور نکردن ادعای فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام را وضع ظاهری پیراهن می‌داند. (۶۹) برخلاف دیگر مفسران، مرحوم علامه در موارد بیشتری، آیات قرآن را بر اساس ظاهرشان تفسیر می‌کند.

در آیه ۵ سوره قصص ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً﴾، که بیانگر داستان ضعف بنی‌اسرائیل و قوت یافتن آنهاست، زمخشری و فخر رازی این آیه را عطف بر عبارت ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ در آیه قبل می‌دانند. همچنین حال بودن آن را برای کلمه «یستضعف» جایز می‌دانند. (۷۰) و بیشتر مفسران این آیه را عطف بر آیه قبل گرفته‌اند، ولی علامه طباطبائی می‌فرماید: با توجه به ظاهر آیه، معنای نزدیک‌ترین است که آیه را حال برای کلمه طایفه در آیه قبل بگیریم که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ﴾. (۷۱)

مثال دیگر آیه ۲۴ سوره یوسف است: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾. مرحوم علامه می‌نویسد: خداوند با نشان دادن برهانش به حضرت یوسف علیه السلام، معصیت و فحشا را از او دور کرد، نه اینکه حضرت یوسف را از گناه و فحشا منصرف کند! زیرا صورت اخیر بر این نکته دلالت می‌کند که اقتضا و زمینه ارتکاب گناه و فحشا در حضرت یوسف وجود داشت و این ادعا، هم با ظاهر عبارت ﴿لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ و هم با ذیل آیه ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ سازگار نیست. از ظاهر آیه برمی‌آید که شأن بندگان مخلص آن است که برهان پروردگارش را ببینند و بر اثر آن، خداوند هر گناه و فحشایی را از ایشان دور گرداند. (۷۲)

برهان معرفی می‌کند و یا نوشته‌ای که حضرت یوسف علیه السلام را انداز می‌کرد، برهان می‌شمارند. ^(۷۸) از نظر حسن بصری، برهان این بود که دید همسر عزیز چادری روی چیزی افکند و پرسید: چه می‌کنی؟ گفت: روی بت را می‌پوشانم که مرا در چنین حالتی نیند. حضرت یوسف علیه السلام گفت: تو از یک سنگ و جماد بی چشم و گوش حیا می‌کنی و من از خدایی که مرا می‌بیند و به سر و آشکارم خبر دارد، حیا نکنم؟! برخی نیز علم یوسف به حلال و حرام الهی و علم او به آگاهی خداوند در همه حال را برهان می‌دانند. ^(۷۹) ارباب اللسان گفته‌اند: از ضمیر و سر خود صدایی شنید که ای یوسف، اسم تو در دیوان انبیا نوشته شده است و تو می‌خواهی کار سفیهان را بکنی؟ دیگری گفته است که برهان، نور عصمت الهی و لمعة نبوت بود. ^(۸۰) از جمله تفاسیر درباره «برهان» این است که حضرت یعقوب علیه السلام در برابر حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده، ضربتی بر سینه‌اش زد که شهوتش از سر انگشتانش بریخت. این روایت را *الدرالمثور* از مجاهد و عکرمه و ابن حمیر نقل شده است.

مرحوم علامه در نقد نظرات این دسته از مفسران، می‌فرماید: حضرت یوسف علیه السلام پیغمبر خدا و دارای مقام عصمت الهی بود که او را از هر لغزش و گناهی حفظ می‌کرد. افزون بر این، صفات بزرگی که خداوند برای او ذکر کرده و آن اخلاص و عبودیتی که درباره‌اش اثبات نموده، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که حضرت یوسف علیه السلام پاک‌دامن‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن بود که امثال این پلیدی‌ها را به او نسبت دهند. خداوند درباره او فرموده است: او نفس خود را به من و بندگی من اختصاص داد و من هم او را علم و حکمت دادم و تأویل احادیث را به او آموختم.

از سوی دیگر، خداوند تصریح می‌کند که او بنده‌ای

ابراهیم علیه السلام از غذایی که درست کرده بود خوردند، در حالی که قرآن این موضوع را نفی می‌کند. ^(۷۶)

۸. تبیین صحیح فعل انبیا در داستان‌های قرآن

درباره اعمال و رفتار انبیا، نظرات مختلفی از سوی مفسران اظهار شده است. در موارد بسیاری، به ویژه در تفسیر قصه‌ها، مفسران در تبیین اعمال و رفتار انبیا، گرفتار اسرائیلیات شده‌اند؛ مثلاً، در داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا، برخی از مفسران، عصمت یوسف علیه السلام را زیر سؤال برده‌اند. علامه طباطبائی دلیل این کج‌فهمی را پذیرش بی‌چون و چرای احادیث اسرائیلی می‌داند؛ احادیثی که از جعلیات یهود است. ^(۷۷) مفسران عامه و خاصه در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ دیدگاه‌های گوناگونی مطرح کرده‌اند. برخی در تفسیر واژه «برهان» و بیان کیفیت پرهیز حضرت یوسف علیه السلام از نزدیکی با همسر عزیز مصر، حضرت یوسف علیه السلام را به گونه‌ای توصیف کرده‌اند که از مقام نبوت بسیار بعید و ساحت مقدس وی از آن پاک و منزّه است.

برخی گفته‌اند: حضرت یوسف علیه السلام تصمیم گرفت با او زنا کند و نزدیک هم رفت. در آن موقع، برهان خداوند شهوتش را باطل نمود و از هلاکتش رهانید. غزالی می‌گوید: در معنای «برهان» اختلاف کرده‌اند که مقصود از آن چیست. بعضی گفته‌اند: مرغی روی شانه‌اش نشست و بیخ گوشش گفت: دست نگه دار که اگر این کار را بکنی از درجه انبیا ساقط خواهی شد. بعضی دیگر گفته‌اند: حضرت یعقوب علیه السلام را در کناری ایستاده دید که انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای یوسف، نمی‌بینی مرا؟ برخی احادیثی ذکر می‌کنند که خود یعقوب را به عنوان

صبور و شکور و پرهیزگار است و به خدا خیانت نمی‌کند. وی ظالم و جاهل نبود، بلکه از نیکوکاران بود، به حدی که خداوند او را به پدر و جدش ملحق کرد. آیا ممکن است چنین مقاماتی رفیع و درجاتی عالی جز برای انسان صاحب وجدان پاک و منزّه از گناه و آراسته به اعمال نیک میسر شود؟ اما کسی که به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد، آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناه شمرده شده (زنا با زن شوهردار) و خیانت به کسی که مدت‌ها بالاترین خدمت و احسان را به او داشته است، چگونه ردای پیامبری می‌پوشد؟! کسی که آیات خداوند را یکی پس از دیگری ببیند و منصرف نشود و ندهای الهی را یکی پس از دیگری بشنود و باز حیا نکند و دست بر ندارد تا آنجا که به سینه‌اش بزنند و شهوتش را از نوک انگشتانش بریزند و از دهایی که بزرگ‌تر از آن تصور نشود ببیند و ناگزیر پا به فرار بگذارد، چگونه خداوند او را بر اریکه نبوت و رسالت می‌نشاند، امین وحی خود می‌کند، و کلید دین خویش را به دست او می‌سپارد، علم و حکمت خود را به او اختصاص می‌دهد و به امثال حضرت ابراهیم خلیل ملحق می‌سازد؟

مرحوم علامه در توضیح معنای واژه «برهان» می‌فرماید: از آیه شریفه برمی‌آید که دیدن برهان شأن همه بندگان مخلص خداست و خداوند سبحان هر سوء و فحشایی را از ایشان می‌گرداند. مخلصان به خاطر برهانی که خداوند به ایشان نشان داده (عصمت الهی)، مرتکب هیچ معصیتی نمی‌شوند و قصد آن را هم نمی‌کنند. منظور از «برهان» عاملی است که نتیجه‌اش نوعی علم و یقین است، اما نه از علوم معمولی و متعارف.^(۸۱) در تفاسیر شیعه، از جمله تفسیر البرهان و تفسیر الاصفی فی تفسیر القرآن نیز این دیدگاه بیان شده است که معصوم از اهتمام به گناه خودداری می‌کند.^(۸۲) آیت‌الله معرفت

فلسفه ضرورت عصمت انبیا و تفاوت آنها را با مصلحانی که معصوم نیستند چنین تبیین می‌کند که پیغمبر معصوم‌ترین موجود عالم است و اگر بار سنگین وحی بر دوش نااهلی آلوده گذاشته شود، قادر به رساندن وحی به سرمنزل مقصود نیست. پیامبران از عالم غیب خبر می‌دهند؛ عالمی که دسترسی به آن برای مصلحان و مجتهدان غیر معصوم امکان‌پذیر نیست. بنابراین، برای خداوندگاران دین و دیانت، عصمت شرط است.^(۸۳)

مثال دیگر آیه ۴ سوره ممتحنه است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ... إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ.﴾ در بدو امر، چنین به نظر می‌رسد که حضرت ابراهیم علیه السلام با علم داشتن به شرک آزر، از او تبرّی نجسته و بی‌سبب به او وعده استغفار داده است. طبق نظر فخر رازی و مجاهد و قتاده و ابن‌قتیبه و ابن‌انباری، نمی‌توان به این گفته حضرت ابراهیم علیه السلام تأسی نمود و در این خصوص، ابراهیم علیه السلام اسوه نیست.^(۸۴) اما علامه طباطبائی به گونه‌ای فعل حضرت ابراهیم علیه السلام را تقریر می‌کند که قابل تأسی است. ایشان می‌فرماید: وعده استغفار به معنای اظهار دوستی نسبت به پدر نیست، بلکه وعده‌ای است که به وی داده تا شاید از شرک توبه کند و به خدای واحد ایمان آورد (و این رفتار مثبت و برای ما قابل تأسی است)، و آیه ۱۱۴ سوره توبه ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ نیز مؤید این مطلب است.^(۸۵)

مرحوم علامه درباره درخواست حضرت نوح علیه السلام مبنی بر نجات پسر کافرش در آیه ۴۵ سوره هود ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾، آیه را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که بیانگر عصمت حضرت نوح علیه السلام باشد. ایشان می‌فرماید: حضرت نوح علیه السلام

پی‌نوشت‌ها

- ۱- سید محمدباقر حکیم، علوم قرآنی، ص ۳۷.
- ۲- محمدبن مکرم ابن منظور، لسان‌العرب، ذیل واژه «قصص».
- ۳- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۸، ص ۳۴۹.
- ۴- همان، ج ۱۴، ص ۲۲۵.
- ۵- همان، ج ۷، ص ۱۱۹.
- ۶- محمدعلی تسخیری، محاضرات فی علوم‌القرآن، ص ۲۴۱.
- ۷- قصه یوسف مفضل‌ترین قصه قرآن است که برخلاف سایر قصه‌ها، تمام سوره یوسف را به خود اختصاص داده و غرض سوره و قصه حضرت یوسف علیه السلام یکی است.
- ۸- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۷.
- ۹- همان، ج ۱۳، ص ۳۶۴.
- ۱۰- فخرالدین رازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۲۱، ص ۴۷۷.
- ۱۱- سید قطب، فی ظلال‌القرآن، ج ۴، ص ۲۲۸۲.
- ۱۲- محمدبن محمد ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۱۶، ص ۱۴.
- ۱۳- همان، ج ۳۰، ص ۱۱۲.
- ۱۴- محمد رشیدرضا، المنار، ج ۱۱، ص ۲۵۸.
- ۱۵- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۸، ص ۲۰۳-۲۰۴.
- ۱۶- همان، ج ۱۳، ص ۳۶۰.
- ۱۷- محمودبن عمر زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۴۲۷.
- ۱۸- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۳.
- ۱۹- همان، ج ۸، ص ۳۴۷.
- ۲۰- همان، ج ۳، ص ۲۴۹.
- ۲۱- همان، ج ۱۱، ص ۷۶.
- ۲۲- همان، ج ۱۷، ص ۱۹.
- ۲۳- همان، ج ۱۶، ص ۳.
- ۲۴- سید محمدباقر حکیم، القصص‌القرآنی، ص ۲۴.
- ۲۵- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ص ۱۶۷-۱۶۸.
- ۲۶- محمدبن محمد ابن عاشور، همان، ج ۱۵، ص ۳۱۶.
- ۲۷- شهاب‌الدین آلوسی، روح‌المعانی، ج ۸، ص ۲۶۰.
- ۲۸- محمدبن علی شوکانی، فتح‌القادر، ج ۳، ص ۳۳۸.
- ۲۹- اسماعیل حقی، روح‌البیان، ج ۵، ص ۲۴۵-۲۴۶.
- ۳۰- ابوالعباس صوفی، البحر‌الممدید، تحقیق احمد قرشی، ج ۳، ص ۲۶۹.
- ۳۱- محمد مظهري، تفسیر مظهري، ج ۶، ص ۳۳.
- ۳۲- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۳، ص ۳۳۱.
- ۳۳- همان، ج ۷، ص ۱۷۲-۱۷۳.
- ۳۴- همان، ج ۱۶، ص ۲۲۱.
- ۳۵- همان، ج ۱۳، ص ۲۶۹.
- ۳۶- همان، ج ۱۱، ص ۱۱۳.
- ۳۷- همان، ص ۱۱۴.
- ۳۸- همان، ص ۲۱۱.

درخواست نجات پسرش را به صراحت اظهار نکرد. این درخواست چیزی بود که به آن علم نداشت و وقتی حقیقت مطلب برای حضرت نوح آشکار شد، از اینکه درخواست نابجایی داشته باشد به خدا پناه برد. (۸۶)

نتیجه‌گیری

با وجود برخی از شباهت‌های تفسیر المیزان با تفاسیر دیگر، برخی روش‌ها، دیدگاه‌ها، و برداشت‌های علامه طباطبائی از قصه‌های قرآن با سایر مفسران متفاوت است. بخشی از این تفاوت به روش تفسیری مرحوم علامه بازمی‌گردد؛ چراکه ایشان با روش تفسیر قرآن به قرآن، هم به سیاق سوره‌ای که آیات قصه‌ها در آن قرار دارد و هم به سوره‌ها و آیات دیگری که به تفسیر و تبیین قصه‌های قرآنی کمک می‌کند اهتمام جدی داشت. در برخی از موارد، ایشان به گونه‌ای از ظاهر آیات بهره گرفته که دیگر مفسران از آن غافل مانده‌اند. افزون بر این، استفاده مرحوم علامه از کتب مقدس در تبیین برخی از مطالب قصه‌ها و نیز نشان دادن بعضی از تحریف‌های موجود در کتاب مقدس در مقایسه با قرآن کریم از جمله امتیازات تفسیر المیزان است. ذکر برخی از ظرایف، نکات جزئی و تفصیلی مربوط به قصه‌ها و بیان مسائل اجتماعی و اخلاقی داستان‌ها از دیگر ویژگی‌های تفسیر ایشان است. وی به خوبی توفیق یافته است با مطابقت داستان‌های قرآن با واقع، زوایای مبهم بخشی از این داستان‌ها را روشن کند و تصویر مشخصی از قهرمانان داستان‌های قرآنی ارائه دهد.

- ۳۹- ابراهیم بن عمر بقاعی، نظم الدرر فی تناسب الایات و السور، ج ۱۰، ص ۱۱۲-۱۱۴.
- ۴۰- عبدالله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۴۱- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۱۷۸.
- ۴۲- سید محمدباقر حکیم، القصص القرآنی، ص ۲۷.
- ۴۳- محمود بستانی، جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ترجمه موسی دانش، ج ۱، ص ۱۷۸.
- ۴۴- محمدبن حبیب‌الله سبزواری نجفی، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، ص ۲۴۳.
- ۴۵- محمدبن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۲، ص ۱۰۸.
- ۴۶- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۱۳۴.
- ۴۷- همان، ص ۱۳۵.
- ۴۸- شاهفورین طاهر ابوالمظفر، تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۰۵۲؛ نصرین محمدبن احمد سمرقندی، بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۴۹- وهبه بن مصطفی زحیلی، تفسیر الوسیط، ج ۲، ص ۱۰۹۳؛ سیدعبدالحسین طیب، اطیب البیان، ج ۷، ص ۱۵۸.
- ۵۰- احمد بن علی جصاص، احکام القرآن، ج ۴، ص ۳۸۱.
- ۵۱- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۹۶.
- ۵۲- همان، ص ۹۷.
- ۵۳- فخرالدین رازی، همان، ج ۱۸، ص ۴۲۳.
- ۵۴- علاءالدین خازن، لبات التأویل فی معانی التنزیل، تصحیح محمدعلی شاهین، ج ۲، ص ۵۱۴.
- ۵۵- فخرالدین رازی، همان، ج ۲۱، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۲، ص ۷۰۶-۷۰۷.
- ۵۶- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۳، ص ۲۷۰.
- ۵۷- همان، ص ۲۷۱.
- ۵۸- محمود بستانی، همان، ج ۲، ص ۳۰۵.
- ۵۹- سید قطب، همان، ج ۴، ص ۲۲۹۴.
- ۶۰- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۲، ص ۳۹۳.
- ۶۱- محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۲، ص ۶۴۱؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۳، ص ۲۴۴؛ محمد رشیدرضا، همان، ج ۱۴، ص ۳۱۲؛ فخرالدین رازی، همان، ج ۲۰، ص ۲۸۲.
- ۶۲- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۲۱۲.
- ۶۳- همان، ج ۱۳، ص ۲۶۲.
- ۶۴- سید قطب، همان، ج ۴، ص ۲۲۹۴.
- ۶۵- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۳، ص ۲۶۴.
- ۶۶- محمدبن حسن طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۱۱۴؛ عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۱۷.
- ۶۷- اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۲۳.
- ۶۸- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۱۱۷.
- ۶۹- محمد رشیدرضا، همان، ج ۱۲، ص ۲۲۰.
- ۷۰- محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۳، ص ۳۹۲؛ فخرالدین رازی، همان، ج ۲۴، ص ۵۷۸.
- ۷۱- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۶، ص ۶.
- ۷۲- همان، ج ۱۱، ص ۱۴۱-۱۴۲.
- ۷۳- همان، ج ۱۰، ص ۲۶۱-۲۶۵.
- ۷۴- همان، ص ۲۶۶.
- ۷۵- همان، ص ۲۶۶-۲۶۸.
- ۷۶- همان، ص ۳۷۴.
- ۷۷- همان، ج ۱۱، ص ۱۴۴.
- ۷۸- جلال‌الدین سیوطی، الدر الممتثور، ج ۴، ص ۱۴.
- ۷۹- محمدجواد مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۴، ص ۳۰۳.
- ۸۰- حسین بن احمد حسینی شاه‌عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۲۰۰.
- ۸۱- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۱۴۲.
- ۸۲- سیدهاشم بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ملّا محسن فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۶۷.
- ۸۳- محمدهادی معرفت، تنزیه انبیاء از آدم تا خاتم، گردآورنده خسرو تقدسی‌نیا، ص ۵۵-۵۳.
- ۸۴- فخرالدین رازی، همان، ج ۲۹، ص ۵۱۸-۵۱۹.
- ۸۵- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۹، ص ۲۶۶.
- ۸۶- همان، ج ۱۰، ص ۳۵۴.

منابع

- آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن‌عاشور، محمدبن محمد، التحریر و التنویر، تونس، الدار التونسیه، ۱۹۸۴م.
- ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- ابوالمظفر، شاهفورین طاهر، تاج التراجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- بحرانی، سیدهاشم، البرهان، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بستانی، محمود، جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ترجمه موسی دانش، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، قاهره، دارالکتب الاسلامی، بی‌تا.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربیه، ۱۴۱۸ق.

- تسخیری، محمدعلی، *محاضرات فی علوم القرآن*، قم، المنظمه العالمیه للحوزات والمدارس الاسلامیه، ۱۴۲۲ق.
- ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، *الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، *تفسیر اثنا عشری*، تهران، میقات، ۱۳۶۳.
- حقی، اسماعیل، *روح البیان*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- حکیم، سید محمدباقر، *القصص القرآنی*، چ دوم، بی جا، مجمع العالمی لاهل البیت علیهم السلام، ۱۴۲۵ق.
- حکیم، سید محمدباقر، *علوم قرآنی*، تهران، تبیان، ۱۳۷۸.
- خازن، علاءالدین، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، محمدعلی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- رازی، فخرالدین، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- رشیدرضا، محمد، *المنار*، مصر، هیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۹۱۹م.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، *تفسیر الوسیط*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۲ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، *ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- سمرقندی، نصرین محمد بن احمد، *بحر العلوم*، بی جا، بی تا.
- سید قطب، *فی ظلال القرآن*، چ هفدهم، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
- سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور*، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدر*، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
- صوفی، ابوالعباس، *البحر المدید*، قاهره، بی تا، ۱۴۱۹ق.
- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان*، چ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
- فیض کاشانی، ملامحسن، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- مظہری، محمد، *تفسیر مظہری*، پاکستان، مکتبہ الرشیدیہ، ۱۴۱۲ق.
- معرفت، محمدهادی، *تنزیه انبیاء از آدم تا خاتم*، گردآورنده خسرو تقدسی نیا، قم، نبوغ، ۱۳۷۴.
- مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی